

Editor's Note

Rule of Law vs. Rule by Law: Which Serves as the Foundation for Combating Corruption?



**MohammadJafar
Hbibzadeh**

Professor of Criminal Law and Criminology, Tarbiat
Modares University, Tehran, Iran
habibzam@modares.ac.ir



Journal of Research and
Development in Criminal Law and
Criminology

Iranian Law and Legal Research
Institute

Vol. 2 | No. 4 | Fall 2025 and
Winter 2026
(Editor's Note)

www.jclc.llrc.ac.ir

DOI:

10.22034/jclc.2026.735001

The concept of the Rule of Law traces its roots to ancient thought and resonates across most major legal traditions. Around 350 BC, both Plato and Aristotle articulated concepts foundational to the Rule of Law, and legal philosophers have debated its precise meaning ever since. Consequently, the Rule of Law stands as a long-held aspiration of humanity. In the modern era, it is regarded as a seminal achievement—echoing the ideals of the French Revolution—essential for establishing a free society and upholding human dignity within political systems. However, due to the absence of a universally fixed definition, authoritarian regimes have attempted to co-opt this concept, interpreting it to suit their own ends by hollowing out its substantive content (effectively reducing it to Rule by Law).

Admittedly, the definition of the Rule of Law is aspirational; in practice, no state—whether developed or developing, post-conflict or stable—fully satisfies its criteria. Therefore, one should not expect developing nations, given their current realities and competing economic or social priorities, to fully implement the Rule of Law in the short term. Substantive legal transformation requires time, deliberation, and strategic planning.



یادداشت سردبیر

حکومت قانون یا حکومت با قانون کدام مبنای مبارزه با فساد باشند؟

محمدجعفر حبیب‌زاده



استاد حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

habibzam@modares.ac.ir



دوفصلنامه تحقیق و توسعه در حقوق کیفری و جرم‌شناسی

پژوهشکده حقوق و قانون ایران

دوره ۲ | شماره ۴ | پاییز و زمستان ۱۴۰۴
(یادداشت سردبیر)

www.jclc.illrc.ac.ir

DOI:

10.22034/jclc.2026.735001

ایده حکومت قانون ریشه در تفکر اندیشمندان باستان دارد و در اکثر سنت‌های حقوقی اصلی طنین‌انداز است. حدود ۳۵۰ سال قبل از میلاد مسیح، افلاطون و ارسطو هر دو درباره مفهوم حکومت قانون سخن گفته‌اند و از آن زمان به بعد فلاسفه حقوق در باره معنای آن بحث کرده‌اند. بنابراین حکومت قانون از آرزوهای دیرینه بشر است و در جهان مدرن از مهم‌ترین دستاوردهای انقلاب کبیر فرانسه برای برقراری جامعه آزاد و شایسته‌شان انسانی در نظام‌های سیاسی محسوب می‌شود. به دلیل عدم ارائه تعریف روشن از حکومت قانون دولت‌های اقتدارگرا با خالی کردن آن از محتوا، تلاش کرده‌اند این مفهوم را در جهت اهداف خود تفسیر و مورد استفاده قرار دهند. البته تعریف حکومت قانون، آرمان‌گرایانه است و در عمل نیز هیچ دولت توسعه یافته یا در حال توسعه، پساامنازه

یا با ثبات، معیارهای حکومت قانون را به صورت کامل برآورده نمی-
کند؛ بنابراین نباید انتظار داشت کشورهای جهان سوم، با توجه به
واقعیت موجود و این که اولویت‌های اقتصادی و اجتماعی دیگری
دارند، بتوانند حکومت قانون را در مدت کمی به اجرا در آورند. تغییر
نیاز به زمان، فکر و اندیشه و برنامه دارد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

برداشت‌های مختلف از حکومت قانون

مفهوم حکومت قانون، مستعد تفسیرهای گوناگون است. با این حال در مجامع علمی و نهادهای بین‌المللی، تلاش‌هایی برای تدوین شاخص‌های عینی برای اندازه‌گیری میزان پای‌بندی حکومت‌ها به این مفهوم، صورت گرفته است:

۱- فولر در کتاب اخلاقیات قانون، هشت اصل شکلی برای حکومت قانون برشمرده است: «۱- عام بودن (generality)؛ ۲- رو به آینده بودن (prospectivity)؛ ۳- دسترس پذیری عمومی (General accessibility)؛ ۴- وضوح قانون یا شفافیت (clarity of laws)؛ ۵- فقدان تناقض (contradiction)؛ ۶- امتثال پذیری (compliance)؛ ۷- ثبات (constancy)؛ ۸- هماهنگی میان قانون و رفتار مقامات (Coordination between the law and the behavior of officials)».^۱

۲- توماس پین (۱۷۷۶) می‌گوید: «در آمریکا، قانون پادشاه است؛ همانطور که در حکومت‌های مطلقه، پادشاه قانون است، در کشورهای آزاد نیز قانون باید پادشاه باشد».^۲

۳- جان آدامز حکومت قوانین را در تقابل با حکومت انسان می‌داند. به این معنا که حکومت قانون مانع می‌شود اراده انسان‌ها بر هم‌نوعان آن‌ها حکم براند. به نظر او در استقرار حکومت، عظیم‌ترین دشواری این است که حکومت را قادر سازید حکومت شوندگان را کنترل کند و در گام بعدی آن را ملزم به کنترل خودش کنید. این ایده باعث طرح حکومت قانون در سطح عمودی (رابطه حکومت کنندگان و حکومت شوندگان) و افقی (رابطه شهروندان با هم) می‌شود که در هر دو سطح قرار است ما را از قدرت بوالهوسانه انسان‌ها مصون نگه دارد. در سطح عمودی یعنی قانون باید حاکم باشد نه اراده حکمران، قاضی یا بازجو و در سطح افقی یعنی انسان‌ها به هم خشونت نوزند.^۳

1. Lon Fuller; The Morality of Law. Yale University, 1969, p46-49.

2. Paine, Thomas; Common Sense, ICON Classics, 2005, p 33.

3. Waldron, Jeremy, Rule by Law: A Much Maligned Proposition (April 25, 2019). NYU School of Law, Public Law Research Paper No. 19-19, p 1. Available at SSRN: <https://ssrn.com/abstract=3378167>.

قدر مشترك تمامی این تعریف‌ها در این عبارت خلاصه می‌شود: «استفاده خودسرانه و مستبدانه از قدرت در تصمیم‌گیری‌های حکومتی مردود و بلااثر باید باشد» و «تصمیم‌گیری و عمل حکومت به شیوه‌ای عقلانی بر مبنای دلایل قانونی» باید باشد. بر این اساس حاکمان و صاحبان قدرت به عنوان حافظان قانون، خود نیز مشمول قانون می‌شوند و میزان مشروعیت آن‌ها به میزان وفاداریشان به معیارهای قانونی، فراشخصی و خردمندانه بستگی دارد.

۴- فردریک شائر، به نظر فولر این نقد را دارد که به اندازه کافی به اهمیت قوه قضائیه مستقل و استقلال قضایی ۱ توجه نکرده است. او معتقد است برای عملی شدن حکومت قانون، قانون باید توسط دادگاه‌های مستقل و بی طرف و در دسترس همگان اعمال شود ۲ تا بدون ترس و جانبداری به احقاق حق بپردازند. منظور از استقلال قضایی این است که دادرسان در صدور رای تنها قانون و وجدان را حاکم اعمال خود بدانند و توجهی به دستورها و خواسته‌های دیگران نداشته باشند و از هیچ مانع و رادعی نهراسند و از امنیت شغلی بهره ببرند. ۳

۵- گرچه رویکردهای حقوقی و سیاسی موجود در مورد اصل حاکمیت قانون متنوع و متعدد است، اما بطور کلی می‌توان آن‌ها را در سه رویکرد دسته بندی کرد:

الف. رویکرد ایدئولوژیک: بنابر تقسیم‌بندی زیر بنا و روبنا در ساختار اجتماعی و اقتصادی، حاکمیت قانون منعکس‌کننده روابط اجتماعی جوامع سرمایه‌داری و بورژوازی است. مطابق آن، سرمایه‌داری در صدد گسترش سلطه خود بر بخش‌های مختلف جامعه است و از مفهوم حکومت قانون برای استعمار و بهره‌گیری به نفع مقاصد خود سود می‌جوید.

این دیدگاه مفهومی با نادیده گرفتن استقلال و هویت انسانی، از او چهره‌ای ابزاری ترسیم و در مورد آزادی تنها از مفهوم مثبت آن دفاع می‌کند.

¹. judicial independence

². Schauer; Lon Fuller and The Rule of Law, p 11.

³. آخوندی، محمود؛ آیین دادرسی کیفری، ج ۴، اندیشه‌ها، انتشارات اشراق، دانشگاه قم، شهریور ۱۳۷۹، ص ۲۹۹.

ب. رویکرد حقوقی: در این رویکرد حاکمیت قانون، به عنوان ویژگی درون سیستمی و به معنای برقراری نظم و انضباط اجتماعی، بیشتر اوصاف قوانین است، نه اوصاف نهادها و صاحبان قدرت. هر چند حاکمیت قانون در این دیدگاه، اغلب در برابر قدرت خودسرانه استفاده می‌شود، اما در عمل بسیاری از حکومت‌های استبدادی می‌توانند با وضع قواعد کلی و استفاده ابزاری از قانون، خود را ذیل حکومت قانون قرار دهند و از این مفهوم سوء استفاده کنند و ذیل حاکمیت قانون از نقض برخی حقوق و آزادی‌ها که منشأ آن‌ها عدم استمرار (Instability)، ابهام یا عدم قطعیت (uncertainty) و عطف بمسابق شدن (Retrospectiveness) قوانین است، جلوگیری نمایند. اشکال این نظریه ابتدای آن بر برداشته‌های اثباتی از حقوق و جدایی اخلاق از حقوق و نفی اصول و معیارهای اخلاقی به عنوان منشأ و منبع مشروعیت قدرت سیاسی است.

ج. رویکرد اخلاقی: تفاوت این رویکرد با رویکرد دوم در اهداف و ارزش‌هایی است که حاکمیت قانون در صدد حمایت از آن‌هاست. در دیدگاه اثباتی، حاکمیت قانون یک ارزش در عرض سایر ارزش‌ها- مانند آزادی، عدالت و برابری و مشارکت سیاسی- محسوب می‌شود، در حالی که این رویکرد در طول و در خدمت این ارزش‌ها قرار دارد. هر دو رویکرد مذکور به اصول برشمرده شده حاکمیت قانون باور دارند، با این تفاوت که در رویکرد سوم تمامی این اصول و اوصاف در خدمت اصول بنیادین‌تر قرار دارند. مفهوم حاکمیت قانون در این رویکرد دو نتیجه مهم در پی دارد: ۱- هر گونه استفاده مستبدانه و خودسرانه از قدرت ممنوع است. ۲- هر نوع قدرت حکومتی محدود به مواردی است که از طریق قوانین عمومی، مستمر و صریح مطرح می‌شود. در این رویکرد حاکمیت قانون بر پیش فرض‌هایی بسیار مهمی چون حفظ حقوق و آزادی‌های اساسی، مدیریت عرفی حکومت و بی‌طرف و مشروط بودن دولت استوار است و حاکمیت قانون، اصلی است که در خدمت ارزش‌هایی بنیادتری مانند دفاع از حقوق انسانی و آزادی‌های اساسی نظیر آزادی عقیده، بیان، مطبوعات و... قرار دارد و حاکمان ملزم‌اند تنها بر اساس قانون حکومت کنند تا هیچ فردی فراتر از قانون دارای اختیارات و امتیازات ویژه‌ای نشود. این مفهوم از حاکمیت قانون با جامعه مدنی ارتباط تنگاتنگی دارد که در آن افراد عاقل و برابر بر اساس مفهوم خاصی که هر یک از حقیقت و اخلاق دارند، به دنبال خواسته‌هایشان هستند.

با توجه به آنچه گفته شد در بحث از حاکمیت قانون سه ایده آزادی، عدالت، و صلح و برابری از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. در نتیجه ارائه یک تعریف عملیاتی از حکومت قانونی بسیار پیچیده و دشوار است. حکومت قانون یک اصل حکومت‌داری است که بر اساس آن همه اشخاص، سازمان‌ها و نهادهای دولتی و خصوصی، در برابر قوانینی که به صورت عمومی اعلان و بطور مساوی تطبیق و بصورت مستقل داوری شده و مطابق نرم‌ها و معیارهای بین‌المللی حقوق بشر هستند، پاسخ‌گو باید باشند. حکومت قانون مستلزم اقداماتی برای تضمین متابعت از اصل برتری قانون، مساوات در برابر قانون، پاسخ‌گویی به قانون، انصاف در تطبیق قانون، تفکیک قوا، مشارکت در تصمیم‌گیری، قطعیت حقوقی، اجتناب از خودسری و شفافیت عملی و حقوقی است.

• اصول اساسی و شاخص‌های حکومت قانون

سامانه شاخص حاکمیت قانون در پروژه عدالت جهانی (WJP)^۱ برای تحقق حاکمیت قانون به عنوان سنگ بنای هر نظام سیاسی مبتنی بر قانون، چهار اصل اساسی را به شرح زیر بیان کرده است:^۲

- ۱- **مسئولیت‌پذیری**؛^۳ یعنی دولت و بازیگران خصوصی ذیل قانون پاسخگو هستند.
- ۲- **قانون عادلانه**؛^۴ یعنی قانون شفاف، عمومی و پایدار است و به طور مساوی اعمال می‌شود. این قانون حقوق بشر و همچنین حقوق مالکیت، قرارداد و رویه را تضمین می‌کند.
- ۳- **دولت باز**؛^۵ یعنی فرآیندهایی که قانون از طریق آنها تصویب، اجرا، قضاوت و اجرا می‌شود، قابل دسترسی، منصفانه و کارآمد هستند.
- ۴- **عدالت قابل دسترس و بی‌طرف**؛^۶ یعنی عدالت به موقع توسط نمایندگان و افراد بی‌طرف شایسته، اخلاقی و مستقل که قابل دسترس هستند و منابع کافی دارند و منعکس‌کننده ترکیب جوامعی هستند که به آنها خدمت می‌کنند، ارائه می‌شود.

1. The World Justice Project (WJP) Rule of law Index

۲. پژمان، امین؛ سامانه شاخص حاکمیت قانون در پروژه عدالت جهانی، فروردین ۱۳۹۹.

3. Accountability

4. Just Law

5. Open Government

6. Accessible and Impartial Justice

با توجه به اصول بالا، مهم‌ترین شاخص‌های حاکمیت قانون به شرح زیر است:^۱

۱) حکومت ذیل قانون باشد.

برای تحقق این شاخص امور زیر باید تحقق یابد:

الف. حکومت به وسیله ضوابط و با رعایت برخی شرایط اداره شود.

ب. حکومت مردم محدود به حدود قانونی باشد.

۲) محدود بودن قدرت حکومت^۲

برای تحقق این شاخص امور زیر باید تحقق یابد:

الف- اختیارات حکومت در میثاق ملی (قانون اساسی) بیان شود.

ب- اختیارات حکومت و عملکرد آن مقید به نظارت و کنترل نهادهای مردمی و غیر دولتی باشد و به نحو مؤثر توسط قوای مقننه و قضائیه کنترل شود و در صورت سوءاستفاده از آن یا سوءرفتار مقامات حکومت، با ضمانت اجرا توسط قوه مقننه (سؤال- استیضاح) و قضائیه (ضمانت اجرای کیفری) مواجه شود.

ج. اختیارات حکومت توسط ناظران مستقل و نهادهای مردمی مورد حسابرسی قرار گیرد و نتیجه آن به نمایندگان منتخب مردم منعکس شود.

د. انتقال قدرت توسط مردم و بر اساس قانون و با رعایت حقوق اقلیت صورت پذیرد.

۳) نبودن فساد^۳ در همه حوزه‌های اقتدار حکومت

برای تحقق این شاخص امور زیر باید تحقق یابد:

الف. مقامات حکومت در قوای سه‌گانه و پلیس و نیروهای مسلح از موقعیت عمومی برای منافع خصوصی استفاده نکنند.

ب. در صورتی که مقامات حکومتی - اعم از مقامات دولتی، مقامات قضایی، نمایندگان قوه قانون‌گذاری و نیروهای نظامی و انتظامی - از موقعیت خود برای منافع شخصی و گروهی و حزبی استفاده کنند، فساد عمومی شده بنیان حکومت را متزلزل می‌کند.

¹. <https://tp4.ir/?p=4141>

². Constraints on Government Powers

³. Absence of Corruption

۴) نظم و امنیت^۱

برای تحقق این شاخص امور زیر باید تحقق یابد:

الف. جرم به نحو موثر توسط قوه قضائیه بر اساس قانون و با رعایت موازین دادرسی عادلانه کنترل شود.

ب. مخاصمات مدنی به نحو موثر محدود شوند.

ج. مردم برای حل اختلافات شخصی به خشونت متوسل نشوند.

۵) حقوق بنیادین^۲

برای تحقق این شاخص امور زیر باید تحقق یابد:

الف. رفتار یکسان و عدم تبعیض بین شهروندان و دادرسی عادلانه و حقوق متهمان و بزه-دیگان و حق حیات و امنیت شخصی به نحو موثر تضمین شود.

د. آزادی اظهار نظر و بیان و آزادی عقیده و مذهب به نحو موثر تضمین شده باشد.

و. حق حریم خصوصی و نیز آزادی ایجاد تشکل و اتحادیه‌ها و حقوق بنیادین کار به نحو موثر تضمین شود.

۶) حکومت باز^۳

برای تحقق این شاخص امور زیر باید تحقق یابد:

الف. قوانین برای عموم روشن و قابل فهم باشد انتشار عمومی یابند و به نحو گسترده در دسترس باشند.

ج. قوانین از ثبات و پایداری نسبی برخوردار باشند.

د. حق مطالبه از حکومت و مشارکت عمومی به نحو موثر تضمین شود.

ه. اطلاعات رسمی، از جمله پیش‌نویس قوانین در دسترس عموم قرار گیرد.

۷) اعمال موثر مقررات (مصوبات دولت)^۴

برای تحقق این شاخص امور زیر باید تحقق یابد:

1. Order and Security
2. Fundamental Rights
3. Open Government
4. Regulatory Enforcement

الف. مقررات حکومت به نحو کارآمد و بدون اعمال نفوذ ناروا و بدون تاخیر نامتعارف اجرا شوند.

ب. دادرسی منصفانه و اجرای صحیح قوانین در دادرسی های اداری مورد احترام باشد.
ه. حاکمیت بدون غرامت منصفانه، اموال افراد را مصادره نکند.

۸) دسترسی به دادرسی عادلانه^۱

برای تحقق این شاخص امور زیر باید تحقق یابد:

الف. جرایم به نحو موثر و به موقع مورد رسیدگی و قضاوت قرار گیرند.
ب. نظام پیشگیری و اصلاح و درمان مورد توجه جدی باشد.
ج. نظام عدالت کیفری بی طرف و عاری از فساد و مصون از فشار و اعمال نفوذ ناروای حکومت باشد.

د. نظام عدالت کیفری، اجرای صحیح قوانین و دادرسی منصفانه و بدون تبعیض و عاری از فساد و نیز حق انتخاب وکیل و مشاوره حقوقی را تضمین کند و شهروندان به محاکم صالح دسترسی فوری داشته باشند و بتوانند از آن بهره گیرند.
ه. دادرسی ها با تاخیر نامتعارف مواجه نشوند و نتیجه آن به نحو موثر اعمال شود.

۹) وجود دادرسی غیر رسمی (روش های غیر رسمی حل اختلافات حقوقی و کیفری)^۲

برای تحقق این شاخص امور زیر باید تحقق یابد:

الف. نظام های جایگزین حل و فصل اختلافات (داوری، میانجیگری، و ...) در دسترس، بی طرفانه و کارآمد باشند.
ب. دادرسی غیر رسمی به موقع و موثر، بی طرفانه و عاری از فشار ناروا باشد و با حمایت از حقوق اساسی مردم، آن ها را محترم شمارد.

• حکومت با قانون (حکومت از طریق قانون)

ممکن است در یک نظام سیاسی قوانین متعددی وجود داشته باشد، اما حکومت قانون محقق نشود. حکومت با قانون وقتی واقع می شود که حکومت قانون به فساد می انجامد.^۳ خوانش های متعددی از «حکومت با قانون» وجود دارد:

¹. Fair trial (civil justice & criminal justice)

². Informal trial

³. Waldron; Rule by Law: A Much Maligned Preposition, p 3.

۱- گاهی حکومت قانون مترادف با مفهوم شکلی از «حکومت قانون» است و از آن به قانونمندی صوری^۱ یاد می‌شود.^۲ در این جا حکومت با قانون عبارت از حکومت از طریق قواعد حقوقی عام، علنی، شفاف و واضح و رو به آینده و حکومت قانون مساوی با حاصل جمع «حکومت با قانون» و «اصول ماهوی»، مانند حقوق بشر، است. اگر روایت شکلی از حکومت قانون را ترجیح دهیم، نمی‌توان آن را از «حکومت با قانون» تفکیک کرد؛ زیرا در این صورت آنچه درباره ارزش‌ها و نقص‌های روایت شکلی از حکومت قانون مطرح می‌شود، درباره حکومت با قانون هم صادق است.

۲- گاهی دوگانه حکومت قانون / حکومت با قانون، بر اساس ارزش‌های رویه‌ای ارزیابی می‌شوند. یعنی در هر دو حالت مجموعه قوانین فراوانی وجود دارد که همه ویژگی‌های شکلی قانون [عام بودن، پیش‌بینی پذیر بودن، منتشر شدن و...] را دارند، اما برخی از شرط‌های هنجاری حکومت قانون، مانند تفکیک قوا، استقلال قوه قضائیه را ندارد. در این صورت در حکومت قانون ارزش‌های رویه‌ای مهم است تا قوانین به طور عادلانه اجرا شوند؛ در حالی که در حکومت با قانون به ارزش‌های رویه‌ای و منصفانه بودن فرایند اعمال قانون، توجه نمی‌شود و مقامات مجری قانون، قدرت خود را به گونه‌ای تبعیض‌آمیز، و غیرعادلانه اعمال می‌کنند. وجود قوه قضائیه مستقل به طور مستقیم و نیز از طریق نظارت قضایی بر دیگر قوای حکومتی، عدالت را برای شهروندان دسترس‌پذیر می‌سازد؛ اما اگر نهاد دادگستری و قضات آن مستقل و بی‌طرف نباشند، حکومت قانون محقق نخواهد شد.

۳- بر اساس برداشت دیگر، حکومت با قانون عبارت از استفاده ابزاری از قانون برای برآورده کردن اراده و خواست صاحبان قدرت است. در این روش، دولت با ابزار قانون مردم را کنترل می‌کند؛ لیکن اجازه نمی‌دهد شهروندان با بکارگیری قانون، دولت را کنترل کنند. در این برداشت، دولت نگاهی ابزارگرایانه به قانون دارد و برای تحقق اقتدار خود به قانون متوسل می‌شود، اما خودش را محدود به قانون نمی‌داند.^۳

¹. formal legality

². Flores, Imer B. and Kenneth Einar Himma; Law, Liberty, and the Rule of Law, p 18.

³. Maravall, Jose´ Mari´a and Adam Przeworski; Democracy and the Rule of Law, Cambridge University Press, 2003, p 3. Waldron; Rule by Law: A Much Maligned Proposition, p 2-3.

نتیجه گیری

اغلب نویسندگان، به تفکیک میان حکومت قانون و حکومت از طریق قانون توجه ندارند و برخی مانند والدرون معتقد است این تفکیک چندان اثری ندارد و باید این تفکیک را کنار گذاشت؛ زیرا بیشتر از آن که ارزش داشته باشد، دردسر دارد.^۱ برخی هم با اشاره به این که مفاهیمی مانند قانون، دادگاه و امثال آن در هر دو نظام‌های دموکراتیک و اقتدارگرا وجود دارد، معتقدند آرمان حکومت قانون با استبدادستیزی گره خورده است؛ بنابراین وقتی قانون مانع استبداد است باید از تعبیر «حکومت قانون» و هنگامی که قانون ابزار استبداد می‌شود، از عبارت «حکومت با قانون» استفاده کرد. وقتی قانون در نظام‌های دموکراتیک و اقتدارگرا را با دو واژه متفاوت می‌نامیم، در واقع اجازه ندادیم تفاوت‌های مهم بین این نظام‌ها پوشیده بماند.

باید توجه داشته باشیم که قانون در کشورهای دموکراتیک نیز در موارد مهمی مانع استبداد نمی‌شود و حتی رفتار مستبدانه را ممکن یا تسهیل می‌کند. به‌رغم همه اختلاف نظرهایی که در این زمینه وجود دارد برای مبارزه با فساد تنها راه یا لاقلاً بهترین راه، بهره‌برداری از مزایای حکومت قانون است؛ زیرا بسیاری از ویژگی‌هایی که در حکومت قانون وجود دارد [محدود بودن قدرن حکومت، شفافیت، دادرسی عادلانه]، لازمه مبارزه با فساد است و در حکومت با قانون این ویژگی‌ها چندان اعتباری ندارند.

به طور کلی، هر حکومتی بنا بر تصور خود از حکومت قانون، آن را اجرا می‌کند؛ لذا تمایز دوگانه حکومت قانون/حکومت با قانون، نه بر اساس ماهیت قانون، بلکه طبق سرشت نظام سیاسی قابل فهم است. از حیث سیاسی، در دوران مدرن با پدیده‌ای مهم روبرو شده‌ایم که باید برای مفهوم‌پردازی آن بکوشیم. نظریه دموکراسی اقتضای طیفی از مفاهیم و نهادها، از جمله قانون، مجلس، دادگاه را دارد. نظام‌های سیاسی اقتدارگرا نیز همین مفاهیم و نهادها را برای اهداف اقتدارگرایانه و غیردموکراتیک به کار می‌برند. در نتیجه می‌توان گفت حکومت قانون به زبان اقتدارگرایانه به معنای حکومت با قانون است. وقتی قانون نظم اقتدارگرایانه را اجرا می‌کند، مجموعه‌ای از ارزش‌های بیگانه با ارزش‌های مردم را بر آنان تجمیل می‌کند و به عنوان ابزاری برای سرکوب گروه‌های غیر خودی به کار می‌برد

¹. Waldron; Rule by Law: A Much Maligned Preposition, p 22.

و حکومت از طریق قانون به مثابه سلاح علیه مخالفان استفاده می‌کند.^۱ در نظام سیاسی که حزب واحد یا گروهی خاص مدام قدرت را در دست دارند، آرمان حکومت قانون تحقق نمی‌یابد. در این گونه رژیم‌ها، به‌رغم آن‌که قوانین شفاف و واضح به قدر کافی وجود دارند و اعمال هم می‌شوند؛ اما از آنجا که قدرت در اختیار یک حزب یا گروه خاص است، حکومت هر وقت بخواهد قوانین مغایر با منافعش را در جهت تضمین منافع خودش تغییر می‌دهد؛ در حالی که در حکومت قانون که اقتدار دولت ناشی از ارادهٔ مردمان آن سرزمین است، این دگرگونی زمینه وقوع ندارد.



¹. Tamanaha; A Concise Guide to the Rule of Law, p 14.